

سرنوشت تلخی به نام سرراهی

جویندگان عاطفه

کامران علمدهی

خبرنگار

انگار این یک حس دائمی است که همیشه باید حسرت نداشته‌ها را خورد و آنچه را که داریم قدر ندانیم. این موضوع در بسیاری از امور روزمره‌مان مصداق دارد و بارزترین نمونه آن را هم می‌توان در زوج‌هایی دید که سال‌ها هزینه‌های هنگفت و سرسام‌آوری را برای درمان نازایی و بچه دار شدن متحمل می‌شوند تا شاید روزنه‌ای از امید در زندگی مشترکشان باز شود اما از سوی دیگر برخی نیز با دیدن جواب مثبت آزمایش با هزار و یک دلیل مادر و پدر شدن خود را نفی می‌کنند و از آن می‌گریزند. تا بدانجا که در اولین فرصت یا به‌دنبال سقط جنین هستند یا اگر امکان آن نباشد این طفل‌های بی‌گناه باید سرگذشتی را تجربه کنند که هرکدام سرشاخه‌ای از پدبختی است و شاید تنها درصدد بسیار پایینی از آنها به شکوفایی برسند و ماجرا ختم به خیر شود. صدای گریه نوزادان معصوم شاید برای بسیاری از ما شیرین‌ترین و لذت بخش‌ترین نوای دنیا باشد اما برای برخی سوهانی است که روح و جسم و وجودشان را می‌خراشد. این کودکان ناخواسته گلشن با برچسب سرراهی، اضافی، وِیال و... بزرگ می‌شوند و تا آخر عمر این مهر بر پیشانی‌شان حک می‌شود. هرچند آمار دقیقی از وضعیت زندگی کودکان سرراهی وجود ندارد اما یک بررسی اجمالی و گفت‌وگو با برخی از آنها نشان می‌دهد که اغلب آنها هیچ گاه زندگی آرام و بی‌دردسری را تجربه نمی‌کنند. کند و کاو در زندگی یکایک این افراد نشان می‌دهد که فرهنگ درستی برای برخورد با این کودکان در جامعه وجود ندارد، اغلب یا با آنها برخوردی قهرآمیز داریم یا نگاه‌مان آنقدر ترحم‌آمیز است که او همواره احساس کمبود می‌کند البته وقتی همین کودکان بزرگ می‌شوند بسیاری از مردم به محض پی بردن به این راز زندگی آنها برخوردشان به رفتاری تحقیرآمیز یا شاید هم توہین‌آمیز بدل می‌شود و انگار همیشه در مظان اتهام هستند و به واقع جامعه دیواری قطور بین خود و افرادی که بی‌گناه و ناخواسته وارد آن شده‌اند می‌کشد.

یکی از همین کودکان ناخواسته حالا زنی ۵۳ ساله شده است. وقتی به دفتر روزنامه آمد تا از خود و زندگی اش بگوید، ناخواسته آه بلندی کشید و اشک از گوشه چشمانش سرراز شد و زیر لب زمزمه کرد «من نمی‌خواستم فرزند ناخواسته باشم اما گناه من چیست؟»

یک سرگذشت

فاطمه درباره زندگی اش می‌گوید: «۵۵ سال پیش مادرم وقتی فقط ۹ سال داشت در خانه مردی ثروتمند خدمتکار بود. ۲ سال بعد از سوی صاحبخانه که آن زمان مرد جوانی بود مورد تعرض قرار گرفت و ۹ ماه بعد نیز من متولد شدم. پدرم زیر بار گرفتن شناسنامه برای من رفتم و فقط در آن زمان ۲۰ هزار تومان به مادرم داد و او را از خانه‌اش بیرون کرد اما مادرم که خودش هنوز یک کودک بود پس از گرفتن آن مبلغ از آنجا رفت و در میانه راه من را در سطل زباله‌ای انداخت تا زندگی اش را بدون حضور من ادامه دهد. مدتی بعد هم بدون اینکه بدانند چه بر سر نوزاد چند روزهاش آمده، ازدواج کرد. من روز بعد در حالی که رمفی نداشتم از سوی یک رهگذر نجات پیدا کردم بعد هم دست تقدیر مرا به دامان خانواده‌ای انداخت که بچه دار نمی‌شدند. پدر و مادر جدیدم آدم‌های خوبی بودند اما وقتی ۵ ساله شدم بر اثر یک اتفاق فهمیدم بچه واقعی این خانواده نیستم و از آن روز به بعد دیگر روی خوشبختی و آرامش را ندیدم. خیلی زود همه اهل محل و فامیل این موضوع را فهمیدند و سرکوف‌ها و طرد شدن‌ها و سرزنش‌ها شروع شد.

ستم اجازه نمی‌داد که بدانم سرراهی به چه معنی است. خاله‌هایم اجازه نشستن سر سفره خانه‌شان را به من نمی‌دادند و پیچ پیچ کتان می‌فکند که تا نجس است و برکت را از خانه‌مان می‌برد. این رفتارها آنقدر زیاد شد که رفته رفته همه بدون پرده حرف‌شان را می‌زدند و من را از خودشان طرد می‌کردند. حتی همسایه‌ها هم کنکم می‌زدند و از ناقلاتی استفاده می‌کردند که بعدها که بزرگ‌تر شدم فهمیدم همه الفاظ سرمنشأ یک مفهوم بود؛ فرزند نامشروع! چند سال گذشت و مدام به این فکر می‌کردم که من تاوان کدام گناه ناکرده‌ام را پس می‌دهم؟ چرا نمی‌توانم مهر بد نام سرراهی را از روی پیشانی‌ام پاک کنم؟ تا اینکه با اولین خواستگاری که به خانه پدر و مادر خوانده‌ام آمدم راهی خانه بخت شدم و خواستم گذشته‌ام را در همان خانه بگذارم و بروم اما نشد که نشد.

دلم می‌خواست با آنهایی که خاله و دایی صدایشان می‌کردم رفت و آمد کنم اما آنها نمی‌خواستند در نهایت همدم شد همسرم و مجبور شدم با نداشته‌هایم بسازم. خدا به من دو فرزند داد اما آنها هم قدری که بزرگ‌تر شدند وقتی دریافتند مادرشان با انگ فرزند ناخواسته عجین شده رفتارهایشان با من تغییر کرد. بعد تصمیم گرفتم مادر و پدر واقعی‌ام را پیدا کنم. شاید باور نکند اما من اسمش را می‌گذارم معجزه و لطف خداوند به خودم چرا که در یک ماجرای خیلی اتفاقی و ناخواسته هم پدرم را پیدا کردم و هم مادرم را. آنها ساکن شهرستان بودند مادرم ازدواج کرده و من چند خواهر و برادر دارم. روزی که او را دیدم فقط از او یک سؤال پرسیدم: چرا مرا در میان زباله‌ها رها کردی؟ پیرزن فقط گریه کرد و گفت: مادر جان من فقط ۱۰ سال داشتم چطور می‌توانستم با یک نوزاد دختر زندگی‌ام را اداره کنم؟ پشیمانم حلالم کن.

وقتی پدرم را پیدا کردم از او پرسیدم: چرا مسئولیت اشتباه و خطایی را که مرتکب شدی نپذیرفتی و یک دختر بچه و یک نوزاد را در این جامعه بی‌پناه رها کردی؟ فکر نکردی چه بر سر ما می‌آمد؟ اما او کلاً نسبت مرا با خودش انکار کرد و من هم مجبور شدم برای اثبات اینکه فرزندش هستم آزمایش ژنتیک بدهم و خوشبختانه ثابت کردم او پدرم است.

زن میانسال به اینجا که رسید دوباره شروع به گریه کرد و گفت: اما چه فایده؟ من زمانی که به حضور پدر و مادرم نیاز داشتم نتنها آنها را کنار خودم نداشتم بلکه با نیایی از کینه و نفرت بزرگ شدم. انگار هیچ‌کسی مرا نمی‌خواست حتی فرزندانم، انگار از روز اول سرنوشت من محکوم به تنهایی بود و حالا هم با اینکه هم پدر و مادر واقعی‌ام را پیدا کرده‌ام و هم خودم همسر و فرزند دارم اما باز هم تنهایی. از خدا ۵۳ سال عمر گرفتم‌ام اما خیلی از مواقع با خودم می‌گویم ای کاش در همان سطل زباله جان می‌دادم و بار سنگین سرراهی بودن را بیش از ۵ دهه بر دوش نمی‌کشیدم و...»

این سرگذشت یکی از هزاران نوزاد و کودک ناخواسته و رها شده در کوچه و خیابان است که حتی اگر در ظاهر نیز به زندگی ساکن و معمول برسند اما روح و ذهنشان همچنان در تلاطم و بی‌قراری است و هزاران سؤال از پدر و مادری دارند که آنها را ناخواسته به این دنیا آوردند و در جامعه رها کردند تا با عقده‌های پیدا و پنهان بسیاری که از کودکی تجربه می‌کنند بزرگ شوند. اما به واقع این کودکان معصوم به کدامین گناه باید به مسیر باطنی و ناهموار و بن‌بست هدایت شوند و سرگذشت‌های تلخی را تجربه کنند؟!

چهارشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۸

سال بیست‌وششم

شماره ۲۲۸۳

اعتراف زن مستاجر به قتل پیر مرد صاحبخانه

گروه حوادث- مرجان همایونی/

که با همدستی همسر سوم یک پیرمرد او را به قتل رسانده بود پس از ۲ ماه به این جنایت اعتراف کرد.

به‌گزارش «ایران»، شامگاه ۲۳ آذر مرد جوانی از خانه‌اش بیرون آمد تا در کوچه کمی هوا بخورد اما ناگهان با بدن نیمه جان و خونین پیرمرد همسایه جلوی در خانه‌اش روبه‌رو شد. وی بلافاصله موضوع را به اورژانس و پلیس خبر داد. در این میان دختر پیرمرد که چند خانه آن طرف‌تر زندگی می‌کرد متوجه ماجرا شد و با کمک مرد همسایه اورژانس پیرمرد به بیمارستان منتقل شد. در تحقیقات اولیه مشخص شد که مرد ۸۲ ساله به‌نام شاهرخ سه بار ازدواج کرده است دو همسرش فوت کرده‌اند و او از مدتی قبل با زن میان‌سال‌کی که یک پسر بزرگ هم داشته ازدواج کرده و در این خانه زندگی می‌کردند. در ابتدا همسر سوم و پسرش مدعی بودند که

۲ ادعا در ماجرای کور شدن یک چشم

گروه حوادث/ مرد جوان که در یکی از خیابانی چشمش کور شده در حالی برای متهم درخواست قصاص کرد که وی مدعی است شاکي علیه او توطئه کرده‌است.

به‌گزارش خبرنگار گروه حوادث «ایران»، این پرونده در سال ۹۵ با اعلام خبر جراحات شدید چشم یک بیمار در جریان یک درگیری خیابانی از سوی کادر درمانی بیمارستان به مأموران انتظامی گزارش شد و در پی آن پلیس رسیدگی به این پرونده را در دستور کار قرار داد. بیمار پس از مشاهده مأموران گفت: صاحب یک خودروی ناشناس با من درگیر شد و ضربه‌ای به چشمم زد. شدت ضربه آنقدر زیاد بود که عینکم خرد شد و به چشمم آسیب زد به‌طوری‌که به‌زتشک معالج عنوان کرده می‌پنایی‌ام را از دست داده‌ام.

با پیگیری‌های مأموران ضارب که پسر جوانی بود بازداشت شد و اتهام ضرب و شتم و درگیری را نپذیرفت و گفت: صبح امروز بعد از انجام کارم به‌سمت خودرو پارک شده‌ام رفتم که ناگهان دیدم این شخصی که حالا شاکي

تسویه حساب مسلحانه در خیابان

گروه حوادث/ مرد مسلح که یک ماه قبل به خاطر اختلاف مالی با شریک قاچاقچی خود او را با شلیک گلوله مجروح کرده بود در مخفیگاهش دستگیر شد.

به‌گزارش «ایران»، ۲۵ دی امسال یک مورد درگیری مسلحانه در حوالی محله سردار جنگل در غرب تهران به پلیس اعلام شد وقتی مأموران به محل حادثه رفتند مشخص شد مرد جوانی از ناحیه گردن با شلیک گلوله مجروح شده است. مرد زخمی به مأموران گفت: چند جوان مسلح سوار بر خودرو به مقابل خانه‌ام آمدند و به بهانه اینکه با من اختلاف حساب دارند می‌خواستند به زور مرا سوار خودرو کنند و با خود ببرند که من مقاومت کردم و به همین دلیل اقدام به تیراندازی کردند و بلافاصله نیز متواری شدند.

با توجه به جراحات این مرد بلافاصله امدادگران اورژانس در محل حاضر شده و او را برای انتقال به بیمارستان سوار آمبولانس کردند اما دقیقیی بعد مرد مجروح با استفاده از غفلت امدادگران از آمبولانس پیاده شد و فرار کرد. همین مسأله سبب شد تا بلافاصله تیم‌های عملیاتی از مأموران پایگاه دوم پلیس امنیت عمومی برای تحقیق و بررسی موضوع وارد عمل شوند و با انجام تحقیقات کامل‌تر به راز پنهانی این ماجرا پی ببرند.

سرهنگ «علی محمدی»- رئیس پایگاه دوم پلیس امنیت عمومی-

پیرمرد دست به خودکشی زده است، اما لک‌های خون روی دیوار و کف اتاق خانه که در طبقه اول بود، نشان از یک درگیری خونین داشت. تحقیقات درباره این حادثه ادامه داشت تا اینکه شاهرخ ۱۰ روز پس از این حادثه تسلیم مرگ شد. در بررسی‌های اولیه همسر سوم این مرد که یکی از مظنونان اصلی پرونده بود، گفت: همسایه طبقه بالای خانه‌مان یک سگ دارد که خیلی سروصدا می‌کرد از طرفی از کف آشپزخانه‌شان هم آب به خانه‌مان چکه می‌کرد و شوهرم بارها سر موضوع نشستی آب و سر و صدای سگ با زن همسایه بحث کرده بودند و حتی کارشان به شکایت رسید و احتمال می‌دهم این زن با اجیر کردن یک قاتل دست به قتل شوهرم زده است.

بدین ترتیب زن جوان به‌نام شبنم بازداشت شد اما ادعا کرد که در جنایت نقشی ندارد و احتمال می‌دهد که قتل از سوی همسر پیرمرد صورت گرفته باشد.

بررسی‌ها به دستور بازپرس شعبه چهارم دادسرای امور جنایی پایتخت ادامه داشت تا اینکه شامگاه دوشنبه ۲۸ بهمن شبنم، مستاجر قربانی به قتل اعتراف کرد و مدعی شد که همسر سوم مقتول در این جنایت با او همدست است. با اعتراف زن ۴۵ ساله، بازپرس محمد تقی شعبانی دستور بازداشت شبنم به اتهام مباشرت در قتل عمد و همسر سوم مقتول به اتهام معاونت در قتل را صادر کرد.

گفت‌وگو بازن مستاجر

چرا پیرمرد را کشتی؟ شاهرخ خیلی بداخلاق بود و مرا اذیت می‌کرد. حدود دو هفته قبل به همسرش گفتم می‌خواهم او را بکشم. اما شیوا، همسر مقتول به من گفت فعلاً دست نگهدار تا من بگویم کی این کار را انجام دهی.

چه کاری می‌کرد که آنقدر آذندستش عصبانی بودی؟ حدود ۸ ماه قبل از جنایت به‌توان مستاجر به خانه‌اش

می‌گوید او بدون هیچ دلیلی با من درگیر شد با اینکه عینک داشتم اما ضربه‌ای به چشمم زد و باعث کوری‌ام شد. بعد هم خواست با پرونده‌سازی علیه من محکوم کند اما موفق نشد. حالا هم از دادگاه برایش درخواست قصاص دارم. در ادامه متهم برای دفاع از خود در جایگاه ایستاد و با تکرار همان ادعای اولیه مبنی بر سرقت بنزین از خودرواش، گفت: من اتهامم را قبول ندارم چون هیچ ضربه‌ای به چشم این شخص نزدم. این مرد قصد سرقت داشت و وقتی هم پلیس به محل درگیری رسید ابزاری را که برای سرقت همراهش بود ضبط کرد. در ضمن بعد از حادثه هم متوجه شدم شاکي قبل از اینکه شیشه عینکش خرد شود دچار بیماری چشمی بوده و چشمش تا ۹۵ درصد بینایی نداشته‌است که احتمال دارد این بیماری باعث کوری او شده باشد. شاکي در واکنش به حرف‌های متهم گفت: او دروغ می‌گوید و پزشکی قانونی علت کوری مرا خرد شدن شیشه در چشمم عنوان کرده است.

در پایان این جلسه بر اساس درخواست شاکي مبنی بر قصاص و همین‌طور ادعاهای متهم، قاضی، پرونده را برای اظهارنظر و بررسی کارشناسی به پزشکی قانونی ارسال کرد تا پس از نظر این سازمان تصمیم نهایی درباره صدور حکم گرفته شود.



در تشریح جزئیات این خبر گفت: در شاخه دیگری از تحقیقات پلیس مشخص شد که فرد متواری در چند سال گذشته با یک باند قاچاق وسایل و تجهیزات پزشکی همکاری داشته و به علت به وجود آمدن اختلافات مالی اعضای این باند با وی درگیر شده‌اند و او نیز به خاطر ترس از مأموران پلیس و بر ملا نشدن این رز قبیل از رسیدن به بیمارستان متواری شده بود. بدین ترتیب مرد مجروح روز یکشنبه دستگیر شد و در بازجویی‌ها به جرم خود اعتراف کرد و با اطلاعاتی که به پلیس داد مخفیگاه عامل اصلی تیراندازی در دستور کار قرار گرفت سرانجام صبح دوشنبه ۲۸ بهمن مأموران پایگاه دوم پلیس امنیت عمومی در یک اقدام ضربتی متهم را در یکی از روستاهای حوالی شهر دماوند دستگیر کردند و به پلیس امنیت انتقال دادند.

تلاش برای دستگیری سایر متهمان این پرونده همچنان در دستور کار مأموران پلیس امنیت عمومی قرار دارد.

www.iran-newspaper.com

تلفن گروه حوادث: ۸۸۷۶۱۶۲۱ - ۰۲۱



شاهرخ بلند شد و با عصایش شروع به کتک زدن من کرد. من هم ضربه می‌زدم بعد از یک مدت دیدم که دیگر ضربه‌ای به من وارد نمی‌شود، متوجه شدم که شاهرخ از اتاق فرار کرده و خودش را به سمت در خروجی رسانده است. **تو چکار کردی؟** ترسیده بودم. از خانه بیرون رفتم و ۲ ساعت بعد برگشتم. **عذاب وجدان داری؟** خیلی ناراحتم. من مستحق قصاصم. رضایت نمی‌خواهم. نمی‌خواهم خانواده‌ام به زحمت بیفتند. **شوهر داری؟** چند سال قبل از همسرم اولم جدا شدم، اما مدتی قبل به عقد موقت مردی در آمدم.

شاهرخ برای اموالش به دامادش وکالت داده بود و شیوا ناراحت بود. به من گفت باید کارش را تمام کنی. در فرصتی مناسب او را به قتل برسان یا زمانی که تنهات به تو خبر می‌دهم. **شب حادثه چه اتفاقی افتاد؟** آن شب می‌دانستم که کسی داخل ساختمان نیست. شیوا به‌دنبالم آمد و گفت الان وقتش است. به شاهرخ رفتم هنوز بیدار بود. چون دستکش نداشتم شیوا گفت بهتر است الان این کار را انجام ندهی. من به طبقه دوم رفتم و دستکش و کاتر برداشتم و به پایین رفتم. برای کشتنش مردد شده بودم اما باید آزارهایش که افتادم با کاتر ضربه اول را به او زدم. اما

آدمم. از ماه دوم آزارهایش شروع شد. او یک صندلی قدیمی داخل راه‌رو روبه‌روی در ورودی گذاشته بود و رفت و آمد را کنترل می‌کرد. سگ مینیاتوری پسرم نزد من امانت می‌کرد. سگ را برای پسرم که در ترکیه زندگی می‌کند بفرستم. به‌خاطر سگ مجبور بودم دو بار در روز از خانه بیرون بروم اما مدام او رفت و آمدهایم را کنترل می‌کرد. بعد هم از من به خاطر نگهداری سگ شکایت کرد. کنتور آب و برق را دستکاری کرده بود و هر ماه هزینه زیادی برای من می‌آمد. مدام هم بداخلاقی و کج خلقی می‌کرد و مرا خسته کرده بود.

همسر مقتول چرا با تو همدستی کرد؟

فرمانده یگان حفاظت از میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری خبر داد

مسلود شدن سایت های متخلف در حوزه میراث فرهنگی



با کسب مجوز از وزارتخانه میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی باشد. ما با همکاری اداره حقوقی، مکاتباتی را با وزارت صنعت، معدن وتجارت که مرجع تشخیص کلاهای مجاز مشروطه است، آغاز کردیم و آنها نیز اعلام کردند مراسم تجلیل از میراث یانان برگزیده، با بیان این مطلب گفت: نظر به افزایش وقوع جرایم نوظهور در فضای مجازی با همکاری دادستانی کشور موفق شدیم با رصدف فضای مجازی ۱۲۰ سایت متخلف در حوزه میراث فرهنگی را در سال جاری مسدود کنیم.

در این سایت‌ها آثار تاریخی و فرهنگی به فروش می‌رفت و افراد را تشویق به ارتکاب جرم علیه آثار تاریخی می‌کردند. همچنین ابلاغ اختاریه‌های قانونی به مالکان و متصرفان و کسانی که به نحوی حفاظت، نمونه‌ای در پاسداری از ارزش‌های یک ملت است. هر اندازه هزینه‌های ارتکاب جرم را افزایش دهیم بازهم آسیب‌ها و خسارت‌هایی که منوّه آثار تاریخی و فرهنگی کشور ما می‌شود، غیرقابل جبران است به گونه‌ای که بازگشت به اصل و گذشته تاریخی را ناممکن می‌کند.

گروه حوادث/ نیروی انتظامی ۱۲۰

متخلف در حوزه میراث فرهنگی را مسدود کرد. به‌گزارش خبرنگار گروه حوادث «ایران»، سردار امیر رحمت الهی فرمانده یگان حفاظت از میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری در مراسم تجلیل از میراث یانان برگزیده، با بیان این مطلب گفت: نظر به افزایش وقوع جرایم نوظهور در فضای مجازی با همکاری دادستانی کشور موفق شدیم با رصدف فضای مجازی ۱۲۰ سایت متخلف در حوزه میراث فرهنگی را در سال جاری مسدود کنیم. در این سایت‌ها آثار تاریخی و فرهنگی به فروش می‌رفت و افراد را تشویق به ارتکاب جرم علیه آثار تاریخی می‌کردند. همچنین ابلاغ اختاریه‌های قانونی به مالکان و متصرفان و کسانی که به نحوی حفاظت، نمونه‌ای در پاسداری از ارزش‌های یک ملت است. هر اندازه هزینه‌های ارتکاب جرم را افزایش دهیم بازهم آسیب‌ها و خسارت‌هایی که منوّه آثار تاریخی و فرهنگی کشور ما می‌شود، غیرقابل جبران است به گونه‌ای که بازگشت به اصل و گذشته تاریخی را ناممکن می‌کند.

وی افزود: طبق قانون دستگاه فلزیاب باید

شلیک به دختر همسایه در تمرین تیراندازی

به محل اصابت تیر به بدن شخص مصدوم و تحقیقات محل، مشخص شد نوه دختری یکی از ساکنان ساختمان مقابل به‌نام امیر چهارده ساله با یک قبضه سلاح شکاری - اسلحه بادی - که متعلق به پدرش بوده، مخفیانه و بدون اطلاع پدرش با هدف تمرین تیراندازی به پشت بام خانه پدربزرگ خودش رفته و چندین نوبت و به‌صورت متوالی به سمت ساختمان‌های روبه‌رو شده بود به پلیس اعلام شد. از آنجا که عامل این تیراندازی‌ها یک ساجمه (گلوله) شلیک شده به کتف سمت چپ دختر همسایه، برخورد کرده و وی مجروح شده است. با توجه به اینکه، امیر زیر سن قانونی (۱۸ سال) بوده، موضوع به قید فوریت به اطلاع مرجع قضایی رسید و با هماهنگی‌های صورت گرفته، وی برای سیر تشریفات قانونی، در اختیار مراجع قضایی قرار گرفت.

گروه حوادث/ پسر نوجوان که برای تمرین تیراندازی با اسلحه شکاری پدرش از روز پشت بام به خانه همسایه‌ها شلیک می‌کرد دختر ۱۳ ساله‌ای را زخمی کرد.

به گزارش خبرنگار «ایران»، از چند روز قبل خبر وقوع چند فقره تیراندازی سربالی در خیابان آزادی که باعث مجروح شدن یک دختر ۱۳ ساله از ناحیه کتف و شکستن شیشه‌های همسایه‌ها شده بود به پلیس اعلام شد. از آنجا که عامل این تیراندازی‌ها مشخص نبود و به طور سربالی نیز ادامه داشت و با توجه به اهمیت و حساسیت حادثه، پرونده از کلانتری ۱۴۸ انقلاب اسلامی به پایگاه سوم پلیس امنیت عمومی فرستاده شد. بلافاصله تیمی از عوامل مجرب پایگاه سوم امنیت عمومی به محل وقوع تیراندازی مراجعه کرده و پس از بررسی‌های میدانی نقاط مشرف

و راننده برلیانس بازداشت شد. وی در بازجویی اولیه گفت: قتلی در کار نبود من برای جمع‌آوری فالوور در اینستاگرام داشتم فیلم می‌ساختم. در شبکه اجتماعی «اینستاگرام» صفحه‌ای دارم. قصد داشتم با تنهیه کلیبی جنایی، فالورهایم را افزایش دهم. سردار ظهیری، رئیس پلیس

در بررسی‌های اولیه و تحقیقات از فرد تماس گیرنده موفق به شناسایی پلاک خودروی آنها رفتم اما مرد بررسی‌ها به دستور بازپرس جنایی، هویت صاحب خودرو شناسایی و در تحقیقات مشخص شد که خودرو در یک مرکز اقامتی در منطقه شیایان پارک شده است. بدین ترتیب مأموران راهی محل شده

برلیانسی دیدم او با قمه به بدن نیمه جان فردی ضربه می‌زد. با دیدن این صحنه به‌سمت آنها رفتم اما مرد جوان مرا تهدید کرد که اگر به خودرو نزدیک شوم مرا نیز به قتل می‌رساند. به‌دنبال اعلام این خبر تیمی از مأموران کلانتری راهی محل شده اما رانده خودروی برلیانس قبل از رسیدن مأموران آنجا راترک کرده بود. مأموران

گروه حوادث/ ساخت فیلم جنایی برای جذب فالوور در اینستاگرام مرد جوان را راهی بازداشتگاه کرد. به‌گزارش خبرنگار جنایی «ایران»، حدود ساعت ۱۷ دوشنبه ۲۸ بهمن، مرد جوانی با پلیس ۱۱۰ تماس گرفت و مدعی شد شاهد یک جنایت بوده است. او گفت: در حال عبور از خیابان بودم که مردی را در کنار خودروی